



زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)

سال ۷۶ / شماره ۲۴۷ / بهار و تابستان ۱۴۰۲

کوَرستان یا گوَستان

(پژوهشی در خصوص نام ماوراءالنهر در شاهنامه)

محمدحسن جلالیان

دانشیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

اطلاعات مقاله: چکیده:

در سه داستان از شاهنامه فردوسی از سرزمینی در نواحی شمال شرقی ایران در حدود ماوراءالنهر یاد شده، که نام آن در دستنویس‌های موجود به صورت‌های گوناگونی ضبط شده است و مصححان شاهنامه و پژوهندگان جغرافیای آن در انتخاب از بین این صورت‌ها، با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. از بین رفن صورت اصلی نام این سرزمین و ثبت مغشوش و نادقيق آن در متون پهلوی و وجود صورت‌های متشابه آن در سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی ایران در منابع تاریخی و جغرافیایی پس از اسلام و نیز برداشت‌های نادرست و متناقض از گستره جغرافیایی این ناحیه، علت‌های اصلی گزینش‌های متفاوت مصححان شاهنامه گردیده‌اند. برخی از صورت‌های منتخب یا پیشنهادی برای نام این سرزمین کورشان، کوشان، کروشان، کوهستان، کورستان و کوی‌ساران‌اند. در این نوشتار با دقت در جزئیات داستان‌هایی که نام این سرزمین در آن‌ها به کار رفته و نیز بهره‌گیری از آثار ایرانی باستان و متون فارسی میانه، خوانشی متفاوت از قرائت‌هایی که پیشتر مطرح شده‌اند و از پشتونه برخی از دستنویس‌ها نیز برخوردار است، به شکل گوستان ارائه خواهد شد.

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۳۱

شاپا چاپی ۷۹۷۹-۲۲۵۱

شاپا الکترونیکی ۲۶۷۶-۶۷۷۹

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، جغرافیای تاریخی، ماوراءالنهر، سعد، گوستان.

ارجاع به این مقاله: جلالیان، محمدحسن (۱۴۰۲)، کوَرستان یا گوَستان (پژوهشی در خصوص نام ماوراءالنهر در شاهنامه)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، ۲۴۷، ۷۶، ۱۰۶-۱۹.

DOI: 10.22034/PERLIT.2023.56319.3478



©. نویسنده‌گان

ناشر: دانشگاه تبریز

مقدمه و پیشینه نظرات

پس از اینکه رستم سیاوش را از سیستان به نزد کیکاووس باز گرداند و کیکاووس او را هفت سال آزمود،

کمر
نیزند
کیان
جاه
در
فردوسي ۱۳۸۶: ۱/ ۱۳۹۳؛ ۲/ ۲۱۱-۲۱۰؛ ۱/ ۳۰۸

به هشتم بفرمود تا تاج زر
نشتند منشور بر پرنیان
زمین بزرگان و فر کیان
که بود او سزای بزرگی و جاه
که خوانی همی ماورالنهر در

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌های سه مورد کورستان متن چنین است: ۱-ف: زمین کوی ساران و زرین کمر؛ ل، ق، ل؛ زمین خراسان (ق؛ کوستان؛ ل؛ کواسان) و زرین کمر؛ س، لی، ب: ز گوهر درافشان کلاه و کمر؛ ل، پ (نیز ل؛ همان طوق زرین و زرین کمر؛ ق، و (نیز س؛ ز گوهر درافشان و زرین کمر؛ آ: بینند گردن زرین کمر (وزن ندارد)؛ ل؛ به گوهر درخشنان و زرین کمر). سژ: کووسان؛ سعدلو: زمین کهستان و زرین کمر ۲-ف: زمین کوی ساران؛ ل، ل، لی، پ (نیز ل؛ کهستان؛ س، ق، و (نیز س؛ کورسان؛ ق؛ کوستان؛ آ: کورشان؛ ل؛ کواسان؛ ب: ازوشان؛ ل؛ خراسان؛ سژ: این بیت ندارد؛ سعدلو: زمین کهستان. ۳-ف، لی: زمین کوی ساران (لی: کهستان) بُد از پیشتر؛ ل، س، ل، ق، پ، آ، ل، ب (نیز ل؛ ل، س؛ سژ: چنین خوانندش همی (ل: ورا) پیشتر؛ متن = و. سژ: چنین خوانندش همی پیشتر/ تو خوانی همی ماورآآلنهر؛ سعدلو: چنین خوانندش کنون بیشتر.

ضبط این ایات در تصحیح مسکو با آنچه در تصحیح خالقی مطلق است، تفاوت‌هایی دارد:

کمر
نیزند
کیان
گاه
بر
[چنین]
فردوسي ۱۹۶۰-۱۹۷۱: ۳/ ۱۴-۱۳

به هشتم بفرمود تا تاج زر
نشتند منشور بر پرنیان
زمین بزرگان و فر کیان
که بود او سزای بزرگی و گاه
که خوانی ورا ماورالنهر بر

پیش از مسکو، مُل این ایات را بدین گونه ضبط کرده بود:

کمر
نیزند
کیان
گاه
بر
چنین
فردوسي ۱۳۵۳: ۲/ ۱۰۴

همان طوق زرین و زرین کمر
برسم بزرگان و فر کیان
که بود او سزای بزرگی و گاه
که خوانی کنون ماوراء النهر

کرّازی این ایات را چنین تصحیح کرده است:

کمر
نیزند
کیان
جاه
بر
چنین
فردوسي ۱۳۵۳: ۲/ ۱۰۴

به هشتم، بفرمود تا تاج زر،
نشتند منشور بر پرنیان؛
زمین بزرگان و فر کیان.
که بود او سزای بزرگی و جاه؛

زمین کوی ساران بُد آن پیشتر، که خوانی همی ماورانه بر. (فردوسی ۱۳۹۰: ۱۶/۳)

خالقی مطلق با کنار گذاشتن صورت کوی ساران نسخه فلورانس و کواسان نسخه ل^۲ که در صوره‌الارض نام ناحیه‌ای در خراسان دانسته شده، در توجیه انتخاب کورستان چنین آورده است که «در حدودالعالم از ناحیه‌ای در شیراز به نام کورستان یاد شده است» (۱۳۹۱: ۵۷۴/۹). شهbazی بنا به روایت ابن‌رسته که از کورسارنام ناحیه‌ای در نزدیکی هرات نام برده، همین نام را به عنوان صورت صحیح سرزمین مورد نظر پیشنهاد کرده است (۱۳۸۰: ۳۲۲). خالقی مطلق در پاسخ به این پیشنهاد، مزیت چندانی در هر یک از صورت‌های کواسان، کورسار و کورستان بر دیگری ندیده و پیشنهاد می‌کند که همین صورت آخر را محتمل ترین صورت بدانیم و بگوییم: خدا داناتر است! (۱۳۸۰: ۳۳۸؛ ۱۳۹۱: ۱۰/۱۶۳). کزاری احتمال می‌دهد که کوی ساران «ریختی وارونه و گشته از شوکوستان saokavastān پهلوی باشد که اغیریث بر آن فرمان می‌رانده است و در روزگار پسیتر با گنگدز که بنیاد آن به سیاوش باز خوانده شده است در آمیخته است و در پی آن، فرمانزان آن نیز سیاوش شمرده شده است» (۱۳۹۰: ۲۰۰/۳).

دیگر باری که در شاهنامه به این سرزمین باز می‌خوریم، در داستان جنگ بزرگ کیخسرو، بخش آگاهی یافتن افراصیاب از کشته شدن پیران ویسه است. در این داستان می‌خوانیم که افراصیاب بالشکریانش در چاج و بیکند مستقر است و پس از شنیدن خبر شکست سپاهیانش و کشته شدن پیران و بسیاری از بزرگان دیگر سپاه، از جیحون می‌گذرد و برای نبرد با کیخسرو صفات آرایی می‌کند:

سپهدار	ترکان	از آن روی چاج	نشسته به آرام بر تخت عاج ...
نشسته به گلزاریون	با کشان/ تا گشان	همه سرفرازان و گردن‌کشان	به مرز کورستان زمین هر چه بود
بخاردند	یکسر همه بار و برق	ز برگ درخت و ز کشت و درود	جهانی همی آرزو کرد مرگ
سپهدار	ترکان به بیکند بود	بسی گرد او خویش و پیوند بود	نامداران ماچین و چین
جهانجوی	پرداش افراصیاب	نشسته به مرز کورستان زمین ...	نشسته به گندز به خورد و به خواب ...
کنون	نام کندز به بیکند گشت	زمانه پر از بند و ترفند گشت	که از ل

(۱۳۸۶: ۱/۱۸۳-۱۸۴؛ ۱۳۹۳: ۴/۱۸۳-۱۸۴)

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌های دو مورد کورستان متن چنین است: ۱- ف، س، س^۲ (نیز و، ب): کورسان زمین؛ ل (نیز لن پ، آ): کروشان زمین؛ ق: کروسان همه؛ ل: کشمان زمین؛ (ق: کورشان زمین؛ ل: کروشان همه؛ ل: کشانی همه؛ ل: بدان مرز کهسار بر؛ س: کشانی زمی؛ سعدلو: کورسان زمین. ۲- ف، س، (نیز و، ب): کورسان زمین؛ ل (نیز لن، لی، آ): کروشان زمین؛ ق: کروسان زمین؛ ل^۲ (نیز ق^۲): کورشان زمین؛ ل: کشانی زمین؛ ل: بر شاه توران زمین)؛ س: بمرز کورسان بیسته زمین س: کشانی زمین؛ سعدلو: کورسان زمین.

کورستان مورد انتخاب خالقی مطلق، در ابیات چهارم و هفتم، در تصحیح مُل به ترتیب کروشان و کشانی (۱۳۵۳: ۱۲/۴-۱۳). ضبط شده و در شاهنامه مسکو هر دو کروشان‌اند (۱۹۶۰-۱۹۷۱: ۵/۲۴۷-۲۴۸). کزاری هر دو را کورستان ثبت کرده است (۱۳۹۰: ۱۶۸/۵).

در شرح این بخش از داستان، منشی‌زاده (Monchi-zadeh, 1975: 220) برای توجیه تناقض در فواصل جغرافیایی چاچ و کندز (=بیکند) حدس هوشمندانه‌ای ارائه کرده است. او معتقد است که در اینجا به جای بیکند در منبع اصلی شاهنامه بینکت بوده است و شاعر آن را اشتباه خوانده است و این سبب شده است که اتفاقات این داستان به رغم ذکر چاچ در بیت اول، به ناحیه بخارا نقل مکان کند. او همچنین در مورد ذکر گل‌زَریون - که عموماً در شاهنامه سیردريا یا شاخابه‌ای از آن است - در ناحیه بخارا، پیشنهادی ارائه کرده که به رفع ابهامات این بخش از شاهنامه کمک می‌کند. او معتقد است که در اینجا و داستان رفتن گیو به ترکستان (۱۳۸۶: ۲/۲۳۵)؛ پانوشت ۴ و ۴۳۹ بیت ۲۹۰ و داستان خاقان چین و انوشیروان (۱۳۸۶: ۷/۲۷۸ بیت ۲۳۱۷) بر اساس موقعیت جغرافیایی اتفاقات، گل‌زَریون نمی‌تواند همان سیردريا داشته باشد و در این داستان باید حاصل تصحیف گازران (نهر القصارین در منابع عربی) باشد. این رودخانه همان کشکه دریای (کش رود) امروزی است که از کوه سیام سرچشمه گرفته و پس از عبور از کش (کیش، شهرسیز) و کرشی (قلعه قرشی، نخشب/نصف باستان) از طریق ناحیه شهری بخارا به سمت غرب جریان دارد. در با برنامه نام دروازه جنوبی سمرقد که اصطخری و ابن‌حوقل باب‌کش ذکر کرده‌اند، گازران داستان خوانده شده که باید صورت دیگری از نام همین رودخانه بوده باشد (Monchi-zadeh, 1975: 226-228).

سومین باری که با کورستان مواجه می‌شویم، در پادشاهی انوشیروان و داستان خاقان چین و هیتالیان است. پس از نبردی که بین خاقان و غافر هیتالی در گرفت و هیتالیان به سختی از خاقان شکست خورده‌اند، هیتالیان فغایش نام مردی را بر جای غافر نشاندند و خاقان سروری او را بر آن‌ها به رسمیت شناخت. چون خبر به انوشیروان می‌رسد، این موضوع او را سخت دشوار می‌آید و برای توجیه ضرورت رویارویی با خاقان به بزرگان چنین می‌گوید:

نوآین	یکی	شاه	بنشانند	آفرین	خوانند
نشسته‌ست	خاقان	بدان	روی	چاج	...
سرافراز	با لشکر	و گنج	و تاج		
ز	پیروزی	لشکر	غافر		
همی	برفرازد	به	خورشید	سر!	
سزد	گر	نباشیم	همدانستان		
کوَرستان	زمین	پادشاهی	همدانستان		
که	دارند	ازو	چینیان	پشت	راست
همه	زیردستان	ازیشان	به	رنج	و گنج
(۶۹۴/۲: ۱۳۹۳؛ ۲۴۳/۷: ۱۳۸۶)					

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌ها از کورستان متن چنین است: ل: که تا آن؛ ق، س^۲ (نیز و، آ): کشانی؛ س (نیز پ، ب): کروسان؛ ک، ل^۲ (نیز ل، لن^۳): کروشان؛ ق^۴: کورشان؛ س^۵: کروسان زمین؛ سعدلو: کشانی.

صورت انتخابی مُل، مسکو و کرّازی در این بخش چنین است: مُل: کشانی زمین (۱۶۰/۶)؛ مسکو: که تا آن زمین (۱۶۲/۸)؛ کرّازی: کوَرستان (۱۱۶/۸).

انوشیروان لشکر به گرگان می‌برد و در این زمان خاقان در سعد است. در نهایت، طی مکاتبات و مراسلاتی که بین او و خاقان صورت می‌گیرد، انوشیروان با دختری از خاقان ازدواج می‌کند و در نهایت، خاقان

پرداخت	سعد	و سمرقد	و چاج	تاج
(۷۱۱: ۱۳۹۳؛ ۲۷۵)				

انوشهیروان مرزبانان به آن سرزمین می‌فرستد و بزرگان «از آموی تا شهر چاچ و ختن» بر درگاه انوشهیروان انجمن شدند و آنچه را از روزگاران افراصیاب تا پیروز، نیای انوشهیروان، بر چاچ و برک تاسمرقند و سعد و چغانی و شگنان و ختلان و بلخ و بخارا و خوارزم و آموی رفته بود، یک‌به‌یک یاد کردند و در پایان چنین گفتند که:

کورستان زمین داد بیند کنون نبینیم رنج و نریزیم خون
(۱۳۸۶: ۲۷۷؛ ۱۳۹۳: ۲۷۷)

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌های کورستان متن چنین است: ل: که از وی؛ س (نیز لن، لن^۲، ب): کریسان؛ ک، س^۲ (نیز لی، ل^۳، آ): کریسان؛ ل^۲ (نیز پ): کروشان؛ (ق^۲: دگرسان؛ و: که روی)؛ س^۳: کریسان؛ سعدلو: که از وی.

صورت انتخابی مُل، مسکو و کزازی در این بخش چنین است: مُل: چو زینسان زمین (همان/۱۷۸)؛ مسکو: که از وی زمین (همان/۱۸۷)؛ کزازی: کورستان زمین (۱۱۶/۸). جالب است که بنداری در هیچ‌یک از این سه بخش نامی از این سرزمین نبرده است (نک بنداری ۱۹۳۲ ج: ۱۵۴ و ۱۴۱-۲-۲۷۶، ج: ۲: ۱۴۶ و ۱۴۱) و این می‌تواند حاکی از آن باشد که او این سرزمین را نمی‌شاخته و به همین دلیل از آوردن نام آن سر باز زده است.

مارکوارت صورت موجود این نام را در دومین داستان شاهنامه که در بالا ذکر شد «کوشان» دانسته و مصراج «نشسته به مرز کورستان زمین» (= ضبط خالقی مطلق) را به صورت «نشسته بران مرز کوشان زمین» تصحیح کرده است (Markwart, 1938: 139-40, note 4 و نیز 219; Monchi-zadeh, 1975: 280). منشی‌زاده بر اساس روایت مسعودی، اصطخری، کاشغری و طبری (نک. پایین ذیل کاوسان و کاسان) این صورت را کروشان، حاصل تصحیف کروسان و آن را نیز صورت شعری از کاوسان و کاسان می‌داند (ibid.).

نقد و بحث

آنچه در این بحث مسلم است وجود نام ماوراءالنهر در داستان نخست از سه داستان حاوی نام این سرزمین است (که خوانی همی ماوراءالنهر بر/در) و این خود می‌تواند اصلی‌ترین کلید گشودن این معماً باشد. ضبط دست‌نویس‌ها از بخش پایانی مصراج بدین قرار است: ف: ماوراءالنهر شهر؛ ل، لن، پ، آ (نیز لن^۲): ماوراءالنهر بر؛ و: ماوراءالنهر؛ ل^۲: پاک شده است؛ متن: س، ق^۲، لی، ب؛ ق: بیت را ندارد. در چهار تصحیح ارائه شده در بالا سه گونه متفاوت از این واژه وجود دارد. خالقی مطلق ماوراءالنهر در را «اضفافه مقلوب» خوانده (۱۳۹۱: ۵۷۴) و کزازی آن را پیشوند فعل خواندن دانسته است (فردوسی: ۱۳۹۰: ۲۰۱/۳). این صورت را در بخش پایانی مصراج، بار دیگر در داستان پادشاهی کیقاد می‌بینیم. افراصیاب پس از آنکه به سختی از رستم شکست می‌خورد، از جیحون می‌گذرد و به نزد پدرش، پشنگ، می‌رود و او را از پدید آمدن پهلوانی نوخاسته از پشت سام آگاه می‌کند که افراصیابی را با چنان زور و هنگ بسان پشنهای از زین برگرفته است. از این‌رو از پدر می‌خواهد که با کیقاد از در آشتی درآید. پشنگ در آشتی‌نامه‌ای که به کیقاد می‌فرستد، متعهد می‌گردد که به همان مرزهایی که فریدون بین ایران و توران تعیین کرده بود، باز گردد. او این مرز را چنین توصیف می‌کند:

ز خرگاه تا ماوراءالنهر بر که جیحون میانجیست اندر گذر
(۱۳۸۶: ۱۳۵۳؛ ۱۳۵۳: ۱۳۵۳)

(مسکو، ج ۲: ۷۰: ز جیحون و تا ماوراءالنهر ب؛ کزاری، ج ۲: ۴۹: ز خرگاه تا ماوراءالنهر در). ضبط دستنویس‌ها در مورد واژه پایانی مصراع اوّل چنین است: س، ل، ق، ق، ل، پ، و، ل، ب (و نیز ل، س^۲: در؛ متن = ف، ل، ق، آ، (و نیز ل^۳). دستنویس سن‌ژوزف چنین دارد: زجیحون و تا ماوراءالنهر.

چنان‌که پیشتر ذکر شد، کزاری در بیت مورد بحث جهت توجیه واژه «بر» در پایان مصراع، فعل را برحواندن در نظر گرفته است، که البته با توجه به تفاوت معنایی دو فعل حواندن و برحواندن، پیشنهادی مردود و غیرقابل‌پذیرش است. با کثار گذاشتن این نظر، عملاً توجیه دیگری برای اصالت «بر» منتخب مسکو و کزاری در این جایگاه باقی نمی‌ماند و آنچه می‌ماند «در» است که خالقی مطلق برگزیده است. طبق جست‌وجوی نگارنده در هیچ منبع تاریخی و جغرافیایی، نام شهر، ناحیه و یا سرزمینی به شکل در/باب ماوراءالنهر ثبت نشده و این نکته پایه ماوراءالنهر در را سست می‌کند. از سویی دیگر ضبط ماوراءالنهر شهر دستنویس فلورانس به رغم نادرست بودن آن به جهت ایراد قافیه، می‌تواند حاوی حقیقتی باشد. وجود صورت‌های ماوراءالنهر / ماوراءالنهر (سن‌ژوزف و واتیکان)، ماوراءالنهر شهر، ماوراءالنهر در و ماوراءالنهر در را سست می‌کند. راهبر بدین حقیقت است که کتابان با تلقّط معمول māvarannahr متوجه ایراد وزنی دو مصراع شده‌اند و خواسته‌اند که با افزودن یک واژه کمبود یک هجا را جبران کنند. این اقدام از جانب کاتب دستنویس فلورانس که ظاهراً بر برابری کورستان مفروض با ماوراءالنهر واقع‌تر از بقیه کتابان بوده جالب‌تر از بقیه است، از این رو که با افزودن شهر به پایان مصراع (که خوانی همی... / ز خرگاه تا....) راهبر بدین حقیقت است که در شوارترین و دیریاب‌ترین صورت از این آشکال همان ماوراءالنهر دو دستنویس سن‌ژوزف و واتیکان است که نخستین، هر دو بار و دیگری، یک بار آن را به صورت صحیح و بدون دستکاری ثبت کرده‌اند.

در مورد این مسئله که کورستان یا هر نامی دیگر که در این ابیات آمده، باید دقیقاً همان سرزمین ماوراءالنهر یا حداقل بخش وسیعی از این سرزمین باشد، توجه به این نکته ضروری است: در سراسر شاهنامه هر گاه پادشاهی منتشر حکومت به بزرگی می‌دهد، سخن از ناحیه‌ای وسیع است، نه شهری یا ناحیه‌ای کوچک (دقیق شود که اگر واژه شهر نیز در چنین مواردی به کار می‌رود، منظور کشور یا ایالت است، نه شهری واحد). در داستان سیاوش چگونه ممکن است که کیکاووس چنین شاهزاده‌ای ارجمند را منتشر شهری کوچک و گمنام داده باشد؟ اگر حتی کورستان نام شهری یا ناحیه ورودی ماوراءالنهر، یعنی ناگزیر گذرگاهی از جیحون (!) باشد (که نیست)، اعطای منتشر چنین ناحیه‌ای به شاهزاده رستم پروردی که کاووس پس از هفت سال آزمودن، او را «سزا بزرگی و جاه/ گاه» می‌داند همخوانی ندارد. حال، باید دید که آیا ماوراءالنهر در دوره کیانیان به ایران تعلق داشته یا به توران؟ چه، در صورت تعلق این سرزمین به توران، بنлад این فرض مورد تردید واقع خواهد شد و در این صورت باید همچون سیدی فرخد (۱۴۰۰: ۵۱۰) چنین پنداشت که کیکاووس سرزمینی را که اصلاً از آن ایران نبوده به فرزند بخشیده است! اگر اندکی به قبل باز گردیم و نامه آشتبای جویانه پشنگ به کیقباد را مزور کنیم، خواهیم دید که در این نامه مرزی را که فریدون مابین ایران و توران مشخص کرده، از خرگاه تا ماوراءالنهر دانسته شده است. اگر خرگاه را بر خلاف نظرات سست پیشین و هم‌رأی با سیدی فرخد در شرق بلخ تا تخارستان (همان: ۲۷۰) یا حتی میانه آن (آن‌چنان که در نقشه منضم به کتاب در حوالی ایک نشان داده شده) بدانیم و خطی مستقیم به سمت شمال ترسیم کنیم، به تاشکند خواهیم رسید که به گونه‌ای پایتحت مرزی توران به حساب می‌آید و بدین شکل مرز منطقی ایران و توران به دست می‌آید. این همان مرزی است که انوری پیشتر ترسیم کرده بود (۱۳۸۹: ۳۶). تعلق لااقل بخش غربی سرزمین ماوراءالنهر به ایران را از داستان جنگ سیاوش و افراسیاب می‌توان اثبات کرد. آن گاه که افراسیاب پس از عقب‌نشینی به آن سوی جیحون، به علت کابوس سهمگینی که دید، به سیاوش پیشنهاد آشتبای داد، ادعای کرد که «زمین تا لب رود جیحون مراست/ به سعدیم و این پادشاهی جداست» (۱۳۸۶ ج ۲: ۲۵۴). سیاوش و رستم شرط پذیرش آشتبای را فرستادن یکصد گروگان و

تهی کردن سرزمین‌های اشغالی ایران بیان می‌کنند: «و دیگر کز ایران زمین هر چه هست / که آن شهرها را تو داری به دست *بپردازی و خود به توران شوی / زمانی ز جنگ و ز کین بعنوی» (همان: ۲۵۸). افراسیاب هر دو شرط را می‌پذیرد و «بخارا و سعد و سمرقند و چاج / سپیجان و آن کشور و تخت عاج * تهی کرد و شد با سپه سوی کنگ / بهانه نجست و فریب و درنگ» (همان: ۲۶۰). شبیه همین پیشنهاد، اما با وسعت بیشتر در نامه پیران ویسه به گودرز کشاد در داستان رزم یازده‌رخ دیده می‌شود. در بخشی از این نامه چنین آمده است: «هر آن شهر کز مرز ایران نهی / بگو تا کنیمش ز ترکان تهی * ... * چو شگنان و چون ترمذ و ویسه گرد / بخارا و شهری که هستش به گرد * همیدون برو تا در سعد نیز / نجوید کس آن پادشاهی بنیز» (۱۳۸۶ ج ۴: ۷۲-۷۳). چنان که دیده می‌شود، در اینجا نیز بخش عمده‌ای از سرزمین‌های یادشده در نامه پیران شامل نواحی مختلف ماوراءالنهر است.

بر اساس آنچه گذشت، در مورد دومین یادکرد از کورستان همان‌گونه که در داستان تصريح شده، افراسیاب خبر کشته شدن پیران و سایر سرکردگان سپاهش را در سرزمین ماوراءالنهر و دقیق‌تر در بیکند دریافت می‌کند. او با سپاهی گران در ماوراءالنهر هر آنچه را بوده، خورده‌اند و گرفتار قحط گردیده‌اند، به گونه‌ای که «جهانی همی آرزو کرد مرگ». با شنیدن خبر آمدن کیخسرو، افراسیاب نیمی از سپاه را به پسرش، قراخان، سپرد و «بفرمود تا در بخارا بود» و خود، نیمی دیگر را «ز بیکند بیرون کشید» و از جیحون گذر کرد (۱۳۸۶: ۱۸۶-۱۸۸). از این بخش‌ها و ادامه داستان هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌ماند که کورستان جز ماوراءالنهر نمی‌تواند باشد.

در مورد سومین یادکرد از کورستان به دلیل مهاجرت اقوام یوئی‌چی، هون و هیتاں و پس از آن‌ها اقوام ترک به مرزهای ایران و بدء و پستان‌های مکرر سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی بین شاهنشاهان ایرانی و اقوام تازه‌وارد، عملاً ترسیم مرزی مشخص بین ایران اشکانی و سasanی با همسایگان شرقی و شمال شرقی آن‌ها می‌سیّر نیست. آنچه به بحث این نوشتار مرتبط است، وضعیت ماوراءالنهر پس از اقدام نظامی خسرو انوشیروان و خاقان ترک علیه هیتاں ایان است؛ هر چند در نهایت، این موضوع می‌تواند تاثیر چندانی در برداشت مفهوم ایات شاهنامه نداشته باشد. تا پیش از این، عموم مورخانی که به این موضوع پرداخته‌اند معتقد بودند که پس از تسخیر قلمرو هیتاں و رویارو شدن خاقان ترک، با قلمرو سasanی و ماجراهای ازدواج خسرو انوشیروان با دختر خاقان، رود جیحون مرز بین سasanیان و ترکان تعیین گردید (گیرشمن: ۱۳۷۵؛ ۱۳۸۵؛ دیاکونوف ۱۳۸۰: ۳۵۲؛ کریستن سن ۱۳۷۷: ۴۹۵؛ فرای ۱۳۷۷: ۳۶۷؛ همو ۱۳۸۳: ۲۵۴؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۴۹۵). در این میان پاتس با بررسی منابع عربی، فارسی، رومی و ارمنی به پنج روایت متفاوت از این واقعه دست یافته است. بر اساس شواهد ارائه شده توسط پاتس می‌توان در مورد اینکه جیحون به عنوان مرز ایران و ترکان تثیت شده باشد، تردید جدی روا داشت و این احتمال را که بر اساس توافق نهایی بین خسرو انوشیروان و خاقان ترک، در نهایت، ماوراءالنهر تا فرغانه تحت کنترل سasanیان درآمده باشد، منتفی ندانست (Potts, 2018: 297-299). به هر روی، آنچه در این میان مسلم است این است که سرزمین مورد تنازع بین ایرانیان و ترکان پس از فروپاشی پادشاهی هیتاں جایی جز ماوراءالنهر نیست. دقیقاً همچون ماجراهی ادعای افراسیاب بر مالکیت ماوراءالنهر، خاقان نیز (آن گونه که خسرو انوشیروان به بزرگان می‌گوید) مدعی است که «کورستان زمین پادشاهی مراست»؛ اما پس از وقایع بعدی، ناگزیر از ترک آنچه می‌گردد. آنچه نیز بر زبان بزرگان این نواحی در سپاسداری از انوشیروان جاری می‌گردد، بر شماری سرزمین‌های حوزه ماوراءالنهر و بخش‌های همجوار با آن است که در طی دوران‌های بسیار، از زمان افراسیاب تا پیروز، نیای انوشیروان، و پس از آن در زمان غافر مورد آشوب و تاخت و تاز بوده است و کورستان‌زمین در بیت «کورستان‌زمین داد بیند کنون / نیینیم رنج و نریزیم خون» در پایان، نه نام سرزمینی خاص در کنار نواحی بر شمرده شده، بلکه به گونه‌ای جدا و با فاصله از آن‌ها آمده که گویی شامل همه سرزمین‌های یادشده است و گویندگان با ذکر این نام خواسته‌اند سخن خود را در مورد این سرزمین‌ها جمع‌بندی کنند.

نکته‌ای دیگر که در مورد وسعت و اهمیت کورستان از شاهنامه می‌توان برداشت کرد، این است که این سرزمین جزء محدود سرزمین‌هایی است که به همراه واژه زمین به کار رفته است؛ ایران، توران، کشانی و مکران دیگر سرزمین‌های دارای این ویژگی‌اند که ظاهراً کوچکترین آن‌ها مکران است که طول آن از حوالی کراچی تا بشاگرد بوده است و آن‌گونه که از شرح آن در شاهنامه برداشت می‌گردد، سرزمینی عریض و طویل و بالاهمیت به حساب می‌آمده است. دیگر نکته که می‌تواند حائز اهمیت باشد، در گفته خاقان است که مدعی است که «کورستان زمین پادشاهی مراست». لفظ پادشاهی، خود، نشان‌دهنده بزرگی و وسعت و اهمیت سرزمین مذکور است، و گرنه این لفظ برای خلاف چنین سرزمینی به طنز بیشتر می‌ماند. یقیناً پادشاهی بر سرزمینی کوچک و محدود نه در خور ادعایی چنین پرطمطراق است از جانب خاقان و نه شایسته چنان برآشتنگی‌ای از جانب خسرو.

با این تفاصیل به نظر می‌رسد که در این سه داستان شاهنامه جز سرزمین ماوراء‌النهر در معنای اعم آن نباید به دنبال سرزمینی دیگر بود، می‌توان اطمینان داشت. این سرزمین مرزهای دقیق و مشخصی نداشته، اما در اوایل دوران عباسیان به مناطق بین دو رود جیحون و سیحون یعنی سعد و چغانیان و ختلان و وختان و اسروشنه در جنوب سیحون و چاج در ماوراء آن و نیز فرغانه، ماوراء‌النهر گفته می‌شده است (Bosworth, MĀ WARĀ' AL-NAHR). اکنون باید دید که از میان این تعداد سیار گزینه‌های موجود در دست‌نویس‌های شاهنامه و سایر منابع عربی و فارسی، کدام‌یک می‌تواند برای اطلاق بر این سرزمین بر دیگران برتری حداقل نسبی داشته باشد. روایت‌های موجود از کاوسان، کاسان، کوسان، کورستان و نام‌های متشابه آن‌ها در متون تاریخی و جغرافیایی پس از اسلام چنین است:

کاوسان: یعقوبی در *البلدان* (۱۲۱: ۲۰۰۲) از شهری به نام کاوسان در نزدیکی کابل نام برده است که در سال ۱۷۶ در زمان لشکرکشی ابراهیم ابن جبریل به کابل، پادشاه آنچه به همراه شاه کابل و برخی شهرهای دیگر از فضل ابن یحیی بر مکی امان خواستند و او آن‌ها را امان داد. ابن حوقل (۱۹۳۸: ۲-۳۶۳) از روستایی به همین نام در اطراف اصفهان نام برده است. مسعودی (ج ۲: ۲۴۱) از بنایی شگفت‌انگیز با این نام که بدست کیکاووس در فرغانه بنا شده بوده است، یاد می‌کند.

کاسان: بلاذری در *فتح البلدان* (۹۸۸: ۴۰۵) ذیل فتوحات اعراب در خراسان از کاسان به عنوان یکی از توابع فرغانه ذکر کرده است. اصطخری (۱۹۲۷: ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۴۷) در ذیل مسافت‌های شهرهای ماوراء‌النهر، مسافت کاسان و اخسیکت را چهار فرسخ برآورد کرده است. کاسغفری در نقشه‌ای که از جهان تنظیم کرده، نام کاسان را در همین سرزمین ثبت کرده است (۱۳۳۳: ج ۱، ۲۵). ابن حوقل کاسان را شهری و ناحیه‌ای آبادان با روستاهای مزارع بسیار در پنج فرسخی اخسیکت ذکر کرده است (همان: ج ۲: ۵۱۴، ۵۲۴). طبری نیز از شهری با نام کاسان در فرغانه نام برده است (ج ۶: ۴۸۳-۴۸۴). ابن اثیر از همین شهر در همین منطقه نام برده است (۱۹۶۵: ۵۲۴ و ۵۸۱). یعقوبی از این شهر به عنوان مرکز فرغانه یاد کرده است (۱۲۵: ۲۰۰۲). ادریسی کاسان را شهری و ناحیه‌ای با روستاهای بسیار در آن سوی رود سیحون ذکر کرده است (ج ۲: ۷۰۸). همو نام رودی را در شهر اندرابه در همین ناحیه، نهر کاسان ضبط کرده است (همان: ج ۱: ۴۸۴). یاقوت نیز کاسان یا قاسان را در مرز سرزمین ترکان و ماوراء چاج آورده و به ویرانی آن به دست ترکان اشاره کرده است (۱۹۹۵: ج ۴ و ۳۹۵).

کوشان: اصطخری روستایی را با این نام (نسخه‌بدل‌ها: خراسان، کوسان، کراسان) در نزدیکی هرات و مالن نام برده که نهری با نام «بارست» آب آن را تأمین می‌کرده است (۱۹۲۷: ۲۶۴ و ۲۶۶). در صوره‌الارض این شهر به صورت کوشان و کویسان ضبط شده است (ج ۲، ۴۲۱ و ۴۳۹). در *حسن التقاضیم* مقدسی این شهر در همین ناحیه و به صورت کوشان (نسخه‌بدل‌ها: نحوشان، نحوکوشان و کوشان) آمده که آبش از نهر «بارشت» تأمین می‌شده است (۱۸۷۷: ۳۰۸ و ۳۳۰). شریف ادریسی این شهر را به صورت کوشان آورده است (۱۹۸۹: ج ۱، ۴۵۸).

کورستان: در احسن تقاسیم در میان شهرهای حدفاصل سیستان و هرات دانسته شده است (۱۸۷۷: ۳۵۰). در مسالک الممالک اصطخری همین مطلب آمده و نسخه‌ها صورت‌های «کوستان، کوسار، کوکسکار، کویستان، کوستان و کوسان» را نشان می‌دهند (۱۹۲۷: ۲۴۹).

کوزستان: کاتب بغدادی مؤلف الخراج و صناعة الكتابه از روستایی با نام کوزستان (نسخه‌بدل: کورستان) در بیست و هشت فرسخی سمنان و چهار فرسخی حداده نام برده است (۱۹۸۱: ۹۶۱).

کورستان: حدودالعالم برسکان و کورستان را دو شهر که آباد با نعمت‌های فراوان از شهرهای شیراز دانسته است (۱۳۶۲: ۱۳۴). مقدسی در ذکر فواصل کوره‌های فارس، کورستان را حد فاصل «رباط» و «جسر جهنم» آورده است (۱۸۷۷: ۴۵۹). ابن‌بطوطه این شهر را ذیل توابع فارس کنونی ذکر کرده است (۱۹۷۷: ج ۴، ۱۷۳). در فارسنامه ناصری در مورد کورستان چنین آمده است: ناحیه کورستان در زمان قدیم از توابع ملک شبانکارهٔ فارس بود، مدّت‌هاست از توابع خطه لار گشته است در جانب مشرقی لار افتاده، درازی آن از «قلعه فاریاب» تا «دalan» ۱۱ فرسخ، پهنه‌ای آن از فرسخی بیشتر است (۱۳۸۲: ج ۲: ۱۵۲۱).

این‌ها شهرها و روستاهایی هستند که برخی آن‌قدر کوچک‌اند که اساساً بحث در مورد این که بتوانند برای سرزمینی به وسعت ماوراء‌النهر یا حتی نیمی از آن، اطلاق شوند عملاً منتفی است و یا اگر ناحیه‌ای نسبتاً وسیع تر هم باشند، خارج از سرزمین‌های تحت حاکمیت پادشاهان ایرانی (از دوره اساطیری تا پایان دوره ساسانی) واقع شده‌اند (کاسان) و یا اگر در حوزه قلمروی ایران هم باشند، اصلاً ارتباطی با نواحی موردنظر در شاهنامه ندارند. با وجود این کاسان، همان‌گونه که منشی‌زاده حدس زده، تا حدی گمان‌برانگیز به نظر می‌رسد، اما می‌توان دلایل بسیار در ضعف یا عدم احتمال اینکه این شهر همان ناحیه موردنظر باشد، آورده. نخست اینکه این شهر چنان که یاقوت آورده، ماورای چاچ بوده است و قطعاً باید جزء قلمرو بلا منازع افراسیاب به حساب می‌آمده باشد. دیگر اینکه، این شهر در دوره‌های متاخر نیز شهری شناخته شده و مشهور بوده و امکان اینکه فردوسی یا کتاب شاهنامه آن را نشانه و تحریف کرده باشند منتفی است. سدیگر اینکه، این شهر یا ناحیه آن‌قدر پهناور نیست تا در ردیف سرزمین‌های لایق اصطلاح «زمین» باشد و چهارم اینکه، از کاسان تا کروشان منشی‌زاده راه بسیار است و چنین بازسازی‌ای بسی بی‌اساس می‌نماید.

سیدی فرخد در فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه در ذیل کورستان/کورشان با ذکر این سه داستان و روایتی که در زین‌الاخبار گردیزی در خصوص راه کاشغر به ختن آمده است، چنین نتیجه گرفته که «کمی پس از کاشغر که کوه‌ها به پایان می‌رسیده و په‌ماهور و زمین‌های نیمه کوهستانی و دشت به طول چهل فرسنگ قرار داشته، آن را به ترکی ادر و به فارسی سُغدی کورستان می‌گفته‌اند. بنابراین کورستان بین ترکستان و کاشغر و ختن قرار داشته است» (۱۴۰۰: ۵۱۰). با وجود این، او خود به دلیل این که کورستان در دست‌نویس‌ها ضبط نشده، به آن به دیده تردید نگریسته و همین دلیلی شده که در کنار آن کورشان را هم محتمل بداند. واقعیت این است که آنچه در زین‌الاخبار آمده است، با وجود جذائیت و گمان‌انگیزی بسیار، روایتی قابل اعتماد و استناد نیست. گردیزی در ذکر راه‌های کاشغر به ختن و چین از سه مسیر یاد کرده است: یکی از آن‌ها چنین است: «و چون از شهر کاشغر روند، برونده راست راه میان دو کوه از سوی مشرق، و برو بگزند به ولایت رسد که او را اوز گند گویند، و ولایت او چهل فرسنگ است، نیمی ازو کوهها و نیمی پیچیده کورستان» (گردیزی ۱۳۶۳: ۵۶۳). هر دو دست‌نویس متن در پایان این بند «سجده کورستان» دارند و حبیبی، مصحح متن، آن را به حدس به پیچیده کورستان تغییر داده است. مینورسکی در حواشی حدودالعالم به این مطلب در زین‌الاخبار پرداخته و آن را سهل کورستان (kauristān) تغییر داده و به دلیل اینکه اوزگند را در نسخه خود به شکل آذر داشته، با قیاس این واژه با ادیر فرقیزی که به معنای «سرزمین کوهستانی» است، کورستان را «په‌های بایر» دانسته است (حدودالعالم: ۱۹۷۰: ۲۵۵). چنان که حبیبی یادآور شده، این برداشت و حدس با اوزگند نسخه کیمیریج که مینورسکی در دسترس نداشته، جمله باطل می‌شود (گردیزی همانجا: یادداشت ۱). مسیر دیگر چنین است: «و از رستویه که به ختن و مث ختن است تا شهر چین شود، و اندرین

میان رودی آید، و آن را یره خوانند، و او آنجا به دیهی رسد که او را سیموبم گویند، و از آنجا به کورستان مسلمانان شود و ...» (همان: ۵۷۷). مینورسکی در اینجا هم همان معنای «تپه‌های بایر» را برای کورستان در نظر گرفته و این در حالی است که بارتولد آن را «کورستان (قبرستان)» خوانده است (حدودالعالم، همانجا، پانوشت ۳؛ و نیز یادداشت ۲ حبیبی بر گردیزی: ۵۶۳). حبیبی، خود، کور در کورستان را جمع عربی کوره و منظور از پیچیده کورستان را «روستاها و نواحی پیچیده و نزدیک با همدیگر و آبادی غلو» دانسته است (همانجا). این کورستان حتی اگر به راستی نام سرزمینی هم باشد که سیدی فرخد یافه، باز به دلیل اینکه ارتباطی با ماوراءالنهر ندارد و نتیجتاً با سرزمین مورد اشاره در شاهنامه بی ارتباط است و نیز اینکه اصلاً در سرزمین‌های ایران واقع نیست، از اساس، قابل طرح و بحث نیست.

گوستان

می‌دانیم که سعد مهم‌ترین و مرکزی‌ترین سرزمین در ماوراءالنهر بوده است. این سرزمین در دوره هخامنشی در کنار خوارزم تنها ایالت‌های ماوراءالنهر به حساب می‌آمده‌اند و هخامنشیان در این ناحیه جز این دو ایالت را نمی‌شناخته‌اند. با تحولات سیاسی رخداده پس از استیلای اسکندر و مقدونیان بر سرزمین ماوراءالنهر و ورود اقوام شرقی به این نواحی و تشکیل پادشاهی‌های مستقل و گاه استیلای ساسانیان بر ماوراءالنهر، تغییرات پی‌درپی در جغرافیای سیاسی آن ایجاد گردید و گستره جغرافیایی‌سیاسی سرزمین سعد محدود و محدودتر گردید، به گونه‌ای که جغرافی نویسان دوره اسلامی هیچ‌یک از شهرهای فرغانه، چاج، ایلاق و حتی اسروشنه را جزء سرزمین سعد به شمار نیاورده‌اند. این روند کوچک‌شدن سعد تا حدی است که در مورد تعلق بخارا به سعد هم تردید وجود داشته است و عموم علمایی که درباره این سرزمین نوشته‌اند تنها سمرقند و بخش میانی دره زرفشان را برابر با سعد دانسته‌اند (Lurje, 1950: 950). شواهد شان می‌دهند که علاوه بر محدود شدن گستره جغرافیایی سعد، حتی نام این سرزمین سرزمین نیز برای ایرانیان چندان آشنا نبوده است (Bailey, 1932: 950). صورت‌های نوشتاری مغشوش و متنوع از نام این سرزمین در متون پهلوی، همچون زند وندیداد و بندھشن و پازند آن، و حتی خلط آن با آسورستان و بغداد در این متن اخیر نشان از کمرنگ شدن و چه بسا محو شدن یاد و خاطره این سرزمین باستانی در ذهن و زبان ایرانیان پس از اسلام دارد (نک. جلالیان، ۱۳۹۵). در حالی که نام اصلی این سرزمین به فراموشی سپرده شده، نمی‌توان انتظار داشت که صفات و سایر متعلقات آن در یادها بدقت و درستی باقی مانده باشد.

در مطالعات تاریخی در مورد سعد، این سرزمین همواره با-*gava-* گره خورده است. در دو بخش از اوستا (مهریشت بند ۱۴ و وندیداد اول بند ۵) به گونه‌ای با نام سعد همراه شده که گویی سعد (*suxδa-*) یا صفت مرکب برساخته از آن (sayana-Gershevitch, 1959: 509) و Bartholomae, 1904: 1907، 1907: 5 و 80-81، 176: 5، note 1 و Bailey, 1932: 951، 1930: 5، note 1 و Herzfeld, 1907: 5، note 1 و Hoshang Jamasp, 1907: 5، note 1 و Pakzad, 2005: 192-193، 2005: 192-193: آمده است (نک. به ترتیب به صورت‌های *q̥* و *H*). این زبان‌ها، به ترتیب به صورت‌های *q̥* و *gāy* در بندھشن اند (نک. بهار ۱۳۶۹: ۸۳)، هرچند بهار و به تبع او پاکزاد (Agostini, 1956: 134)، آن را به صورت *gāy* خوانده‌اند. قس. انکلساریا (Anklesaria, 1956: 134) و آگستینی و تروپ (Thrope, 2020: 79) این صورت‌های اخیر تناقضی با وجود نام دیگری نزدیک تر با صورت اوستایی ندارند. این صورت می‌تواند *gawestān* بوده باشد. افروده شدن پسوند *-stān*- به این واژه قابل مقایسه با جفت‌هایی همچون کاول/کاولستان، زابل/زابلستان و چین/چینستان است. منشی‌زاده در بنده از رساله خسرو قبادان و ریدک که در آن خسرو از ریدک درباره بهترین مرکب‌ها می‌پرسد، نام این سرزمین را بازیافه است (Monchi-zadeh, 1982: 83 & note 154).

bē hamwār abāg bārag ī gāwestanīg «اما هیچ باره‌ای را با باره پیکار (= برابری) نیست». منشی زاده در کنار طرح قرائت محتمل šabestānīg «شبستانی، اهل حرم»، احتمال می‌دهد که این واژه منتب به -gava اوستایی باشد. هر چند اینکه او تنها با آنکه به اینکه در منابع، اسباب ختلی و فرغانه‌ای در دوران باستان معروف و مشهور بوده‌اند، -gava را با فرغانه یکی دانسته، قابل دفاع نیست، ترجیح gāwestanīg بر šabestānīg از جانب او هوشمندانه است؛ زیرا که به کار بردن صفت اخیر برای اسب یا هر حیوان اخته شده‌ای مضحك و بعید می‌نماید (نیز قس. Azarnouche, 2013:176-177). این نظر را بهار نیز پذیرفته است (۱۳۶۹: ۱۷۴، یادداشت ۱۵ و ۱۹۳ یادداشت ۹). تنها نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند کیّت صوت هجای نخست است که به رغم وجود حرف الف در صورت نوشتری، باید به صورت ā در نظر گرفته شود. در خط پهلوی گاه، صوت کوتاه a همانند جفت کشیده آن، ā، با حرف الف نشان داده می‌شود؛ برای نمونه gayōmard به صورت gay'wkmlt یا ywkmlt'g' یا dwkt'wb نگاشته می‌شود (Pakzad, 2005: 389, 406). پاکزاد ظاهرا به علت عدم وقوف بر این نکته و تنها با آنکه بر دست نویس‌های مغلوط و نامعتبر هندی مورد اخیر را به اشتباه duydāw ثبت کرده است). بر این اساس می‌توان اطمینان نسبتاً بالای در مورد تلفظ gawestān در این متن قائل بود و اگر این مسئله پذیرفته شود، این مورد، تاکنون تنها باری است که در متون دوره میانه شناسایی شده است.

در اینجا، اشاره به یک نکته ضروری است و آن مسئله گوبدشاه است. بیلی گوبدشاه متون پهلوی (بندeshen، دادستان دینی، مینوی خرد، دینکرد، روایات پهلوی و زند بهمن یسن) را «سرور گو/ سعد» دانسته و تمامی جای‌نامه‌ای مرتبط با او را در این متون به سعد(ستان) تعییر کرده است (ibid 764-768: 1935). پذیرش این نظر می‌توانست بر تداوم تلقی ایرانیان بر همسانی یا ارتباط گو/ پادشاه آن با سعد صحه بگذارد؛ اما از آنجاکه اونوala، نیبرگ و بهویژه هومیاخ نام این شخصیت را مشتق از گاو و به معنای «سرور گاو/ چهارپایان» و خود او را سرور سرزمین گوبدستان (سرزمینی ظاهرآموهوم که هر چه نگارنده جست و جو کرد، تلاشی برای تعیین موقعیت جغرافیایی آن نیافت) دانسته‌اند و منکر کوچک‌ترین ارتباطی بین او و سعد شده‌اند (Unvala, 1929: 505؛ Nyberg, 1974: 83؛ Humbach, 1985)، پذیرش نظر بیلی را دشوار کرده است؛ هر چند هنوز به دلیل صورت‌های خطی مغشوش پهلوی از نام قلمرو فرمانروایی این شخصیت در مورد رد یا قبول هر یک از این دو نظر جای بحث و پژوهش وجود دارد. با این حال، از آنجاکه این بحث تأثیری چندان بر مسئله گوستان در شاهنامه ندارد، پرداختن به آن جز اطالة بحث نتیجه‌ای نخواهد داشت.

نتیجه

به نظر می‌رسد که با شواهد و استدلالات ارائه شده می‌توان نسبت به دو نکته اطمینان داشت. نخست اینکه سرزمین مورد بحث در این بخش‌های شاهنامه، ماوراء النهر و یا لاقل بخش بزرگی از این سرزمین است و دیگر اینکه این سرزمین از دید ساکنان آن، و نه از ساکنان مادون رود جیحون، گوستان نامیده می‌شده است. حال برای اینکه چگونه می‌توان این نام را در میان ضبط‌های گوناگون دست‌نویس‌های شاهنامه یافت، دو امکان پیش رو است. یکی، رجوع به کوستان دست‌نویس ق^۲ در نخستین داستان حاوی نام سرزمین مورد بحث است که اگر گزینه نهایی و قطعی هم نباشد، لاقل یکی از معتبرترین‌ها می‌تواند بود. سخن در مورد سرکش گاف در دست‌نویس‌های کهن و تسامح کاتبان در استفاده از آن غیر ضروری است، اما جالب است که در این دست‌نویس، گویی کاتب در نوشتن سرکش، نه تسامح، که تعمدی داشته است و با یک تورّق این دست‌نویس می‌توان به سادگی این نکته را دریافت. این گوستان هر چند به لحاظ نوشتری و روانی در بافت شعری، ضبطی دشوار به حساب نمی‌آید و چه بسا سهل‌تر از سایر صورت‌های است، به لحاظ

میزان شناخته شدگی از جانب کاتبان، به دلایلی که پیشتر آمد، صورتی دشوار و ناشناخته به حساب می‌آمده است و این می‌تواند سبب جایگزین شدن آن با صورت‌های شناخته شده‌تر شده باشد.

راه حل دیگر می‌تواند بدخوانی صورت محتمل پهلوی این واژه توسط مترجمان متون پهلوی و بالاخص خدايانيه باشد و در این صورت باید قائل به تحریف این نام، پیش از فردوسی بود و چنین انگاشت که او خود صورتی تحریف شده از واژه را در دست داشته است. آشنایان با زبان و خط پهلوی می‌دانند که به رغم وجود برخی اصول و قواعد نگارشی در این خط، هر واژه، بهویژه واژه‌های دخیل یا به هر دلیل کمتر شناخته شده، ممکن است به چندین صورت نگاشته شود. یک صورت نگارشی محتمل دیگر گوستان در خط پهلوی در کنار E/NaTFPfajE'g/ متن خسروقبادان و رید ک می‌تواند Fy/gwst'n/ باشد که می‌تواند با یک حرف زائد پس از حرف W و به صورت gw'st'n/ NaTFny نگاشته شود. افزوده شدن این حرف زائد پس از برخی حروف، به خصوص همین حرف W و نیز n و i که هر سه با یک نشانه واحد نگاشته می‌شوند، در پایان و میانه واژه آنقدر مطرّد است که نیازمند نمونه نیست. ممکن است این حرف زائد را برگرداننده متن خوانده باشد و از این طریق گورستان و پس از آن کورستان و کورسان (قس. شارستان/شارسان) حاصل شده باشد. قطعاً کورسان از این جهت که هم از پشتونه دستنویس‌ها برخوردار است و هم ایراد وزنی در ایات ایجاد نمی‌کند، بر کورستان ارجحیت دارد.

در هر صورت هر کدام از احتمالات در نظر گرفته شود، ابتدا باید صورت نخستین را همان گوستان، برابر با سعد و توسعًا مواراء‌النهر در نظر گرفت. نگاهی دقیق‌تر به توالی رویدادهای غمنامه سیاوش می‌تواند بافت دوری و تکرار وقایع را، که از شگردهای داستان‌سرایی مورد علاقه ایرانیان است، بیشتر نمایان سازد. همچنان که مادر تورانی تبار سیاوش در آغاز داستان زایش او مورد مناقشه و سیهش بین پهلوانان است، سرزمینی نیز که او منشور آن را دریافت داشته، از دیرباز تاریخ و اسطوره تا پایان شاهنامه مورد مناقشه بین ایرانیان و همسایگان هم‌زیاد و غیرهم‌زیاد با آن‌ها بوده است. در وقایع زندگی سیاوش نیز، او یک بار برای بازپس‌گیری حیثیت خدشده دارشده خود ناگزیر از گذشتن از آتش شده و بار دیگر برای باز پس راندن متجاوز از سرزمینی که به او واگذار شده تن به جنگ با خویشاوندان مادرش می‌دهد. از این هر دو آزمون او سربلند بیرون آمد، هرچند نه پس از اثبات بی‌گناهی، از فته‌انگیزی‌های سودابه رهایی یافت و نه پس از بازپس‌گیری قلمرو خود، از دسیسه‌های کرسیوز جان به در برد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابیالحسن (۱۹۶۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن بطوطه (۱۹۹۷) رحله ابن بطوطه (*تُحْمَةُ النَّظَارِ فِي عَجَابِ الْأَمْصَارِ وَعَجَابِ الْأَسْمَارِ*، ویراسته عبدالهادی التازی، رباط، اکادمیه المملکه المغاربیه.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸-۱۹۳۹) *صورة الأرض*، تصحیح جی. اچ. کرامرس، لیدن: بریل.
- ادریسی، محمد بن محمد (۱۹۸۹) *نَزَهَةُ الْمُشَاتِقِ فِي إِخْرَاقِ الْآفَاقِ*، بیروت، عالم الکتب.
- اصطخری، إبراهیم (۱۹۲۷) *مسالک الممالک*، تصحیح ام. جی دوخویه، لیدن، بریل.
- انوری، حسن (۱۲۸۹) «ایران در شاهنامه»، *بخارا*، ش. ۷۷ و ۷۸، صص ۳۲-۴۲.
- بلادری (۱۹۸۸) *فتح بلاد*، بیروت، مکتبه الهلال.
- بنداری، الفتح بن علی (۱۹۳۲)، *الشاهنامه*، تصحیح و تعلیق و مقدمه عبدالوهاب عزام، ۲ جلد، قاهره: مطبعه دارالکتب المصریه.
- بهار، مهرداد، (۱۳۶۹)، *بندهش*، تهران: توسع.
- جلالیان چالشتی، محمدحسن (۱۳۹۵)، «سغد چگونه هفت آشیان شد؟ تحلیل زبانی خطی نام سرزمین سغد در متون پهلوی»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، سال ۶، شماره ۱، صص ۲۱-۳۴.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۶۲) تصحیح منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰)، «نکاتی بر ملاحظاتی»، *ایران‌شناسی*، سال ۱۳، شماره ۲، صص ۳۲۵-۳۴۴.
- دست نویس شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی مربوط به سده ۱ هجری قمری (معروف به شاهنامه سعدلو)، چاپ عکسی از روی نسخه متعلق به مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، با مقدمه فتح الله مجتبای.
- دست نویس مکتبه الشرقيه وابسته به دانشگاه سن روزف بیروت، به نشان ۴۳ NC، حدود ۷۰۰ قمری. (س۷).
- دیاکونوف، میخائل میخائیلیوویچ (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمة روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *تاریخ مردم ایران*، ایران قبل از اسلام، تهران: امیر کبیر
- سیدی فرخد، مهدی (۱۴۰۰)، *فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه*، تهران، نشر نی.
- شاپورشہبازی، علیرضا (۱۳۸۰)، «ملاحظاتی درباره برخی نام‌های یادشده در شاهنامه»، *ایران‌شناسی*، سال ۱۳، شماره ۲، صص. ۳۱۶-۳۲۴.
- طبری، ابی جعفر محمد بن جریر (بی تا)، *تاریخ الطبری*، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۱ جلد، بیروت: بی نا
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۷)، *میراث باستانی ایران*، تاریخ سیاسی ایران در دوره باستان، تاریخ ایران، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت اول، صص ۲۱۷-۲۷۶، تهران: امیر کبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۳)، *شاهنامه*، تصحیح ژول مول، هفت جلد، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، دو جلد، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰-۱۹۷۱)، *شاهنامه*، متن انتقادی، تحت نظر عبدالحسین نوشین، مسکو: اداره دانش، شعبه ادبیات خاور.

فردوسي، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، هشت جلد، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

فسایی، میرزا حسن حسینی (۱۳۸۲) *فارسنامه فسایی*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیر کبیر.

قدامه بن جعفر (۱۹۸۱) *الخراج و صناعة الكتابة*، ویراسته محمد حسین الزبیدی، بغداد: دار الرشید للنشر.

کاشغری، محمود بن حسین بن محمد (۱۳۳۳-۱۳۳۵ ه. ق.)، *دیوان لغات الترك*، استانبول: مطبعة عامرة.

کریستن سن، آرتور (۱۳۷۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

کرّازی، میرجلال الدین (۱۳۹۰)، *نامه باستان ویرایش و گزارش شاهنامه* فردوسی، نه جلد، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *زین الاخبار*، تصحیح و تحسیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.

گیرشمن، رومن (۱۳۷۵)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مسعودی، علی بن حسین (بی تا)، *مروج اللذہ و معادن الجوهر*، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، ۴ جلد، بیروت: دار المعرفة.

مقدسی، محمد (۱۸۷۷) *أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم*، تصحیح ام. جی. دخویہ، لیندن: بریل.

یاقوت حموی، ابوعبدالله (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.

يعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب (۲۰۰۲)، *البلدان*، ویراسته محمد امین ضناوی، بیروت: دار الكتب العلمیه.

- Agostini, D. & S. Thrope, (2020), *The Bundahišn, The Zoroastrian Book of Creation*, Oxford: Oxford University Press.
- Anklesaria, B. T., (1956), *Zand-Ākāsīh Iranian or Greater Bundahišn*, Bombay: Published for the Rahnumae Mazdayasnan Sabha by its Honorary Secretary Dasur Framroze A. Bode.
- Azarnouche, S., (2013), *Husraw ī Kawādān ud Rēdag-ē, Khosrow Fils de Kawād et un Page*, Paris: Association pour l'Avancement des Études Iraniennes.
- Bailey, H., (1932), "Iranian Studies I", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, vol. 6, pp. 945-955.
- Bailey, H., (1935), "Iranian Studies iv", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, vol. 7, pp. 755-778.
- Bartholomae, Ch., (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Bosworth, C. E., <https://www.iranicaonline.org/articles/mawara-al-nahr>
- Dastoor Hoshang Jamasp, (1907), *Avesta text with Pahlavi translation and commentary, and glossarial index*, 2 vol.s, Bombay: Govt. Central Book Depot
- Gershevitch, I., (1959), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Herzfeld, E., (1930), *Archeologische Mitteilungen aus Iran*, Band II, Berlin: Verlag von Dietrich Reimer.
- Hudūd al-'Ālam, "The Regions of the World," a Persian Geography 372 A.H./982 A.D., translated and explained by V. Minorsky, edited by C. E. Bosworth, London, 1970.
- Humbach, H., (1985), "About Gōpatshāh, His Country, and the Khwārezmian Hypothesis", *Acta Iranica* 24, pp. 327-334.
- Lurje, P., <https://www.iranicaonline.org/articles/sogdiana-historical-geography>
- Markwart, J., (1938), *Wehrot und Arang, Untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen Landerkunde von Ostiran*, Leiden: Brill.

-
- Marquart, J., (1901), *Erānšahr nach der Geographie Ps. Moses Xorenac ī*, Berlin: Weidmannsche Buchhandlung.
- Monchi-zadeh, Davoud, (1975), *Topographisch-historische Studien zum Iranischen Nationalepos*, Wiesbaden, Deutsche Morgenländische Gesellschaft.
- Monchi-zadeh, Davoud, (1982), “Xusrōv Kavātān ut Rētak”, *Acta Iranica* 22, pp. 47-92.
- Nyberg, H. S., (1974), *A Manual of Pahlavi, vol. II*, Wiesbaden: Otto Harassowitz.
- Pakzad, F., (2005), *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Tehran: Center for Islamic Encyclopaedia.
- Potts, D. T., (2018), “Sasanian Iran and its Northeastern Frontier, Offense, Defense and Diplomatic Entente”, *Empires and Exchanges in Eurasian Late Antiquity*, ed. N. Di Cosmo & M. Maas, Cambridge: University Press.
- Unvala, J. M., (1929), “Gōpatśāh”, *Bulletin of the School of Oriental Studies*, vol. 5, no. 3, pp. 505-506.

